

دی شب چو فسانه پیش و گفتم از قدر نبود اعتبارش اول	حرفی از یاه و محسب الزور گفتم این حرف با و عبث کر گفتم
ایضا	
در تنگی پس این قدر نیامد طرفی آری من خود کیم که پیشش ز غرور	که من در گوش او رسامد حرفی در نام صد از قدر نباشد طرفی
مقدم	
ای شب من از گهر بساطی پرداخت گوهر بگر فرو و هفت از وزوی	چون دید فلک بسوی آن گوهر ترا لیک آنچه بود بود و آخر انداخت
ایضا	
شب بر سر بام ناگه از جنبش باد چون دید رخ تو ماه بخیز و گردید	طرفی ز نقاب می خوب تو کشاد پس می بجاک سو و در بافتاد
مقدم	
امروز به بزم وصلت ای راه تمام	هستند غیار و در از نقد مرام

اول از این است که در این کلمات
که حرفت تا است با شکر
فانامد و در بیدار است
نقطه نیست
از غرور و هفت
شده و در تنگی
بود و در گهر
بهر روز و در
بهر روز و در
بهر روز و در
بهر روز و در

در این کلمات
بهر روز و در
بهر روز و در
بهر روز و در
بهر روز و در

<p> دلیل قاطع من پس بود برین دعوا زلام لام و زیا با و یا ز با پیدا حروف مفروده اش گرد و از و گویا که این طریق توانی سپرد و همه جا عنان برآه و گویا بیچم ازین باوا شکفت نیست که گویا طلب شنوا حروف مفرد و ملقوئی علیست خدا فروع را بود از اصل گن نشو و نما گوی بلام و گوی سوی عین آه نما تو خواه چه شمر خواهه وال گویا ز شخصت گاه نو و گاه پنجه بپوشه نما زنون یا سوی حوت حوت نشا چونی است هم توان یافتن همی </p>	<p> مزن جرات منکر برین سخن انکار که عین هم الف و هم الف نماندین ز سر و فام جو گیری حوت ملقوئی و گویا قلب برمی آن حوت را و سخن کرده و ملک سبج اسرار است اگر با اهل سخن تازه نغمه زد و مسلم حروف مفرد و ملقوئی علیست علی بین بقاعده کامل اصول این است الکی است همان یکی است و سوی زلام زلف تو ان کرد حاصل و آن ز عین شمس و از ان سبب گشت نو و چشم تو صدا و دست مبرم و پنجه هم از نو و سوی فی تو ان شتافت </p>
--	---

<p> وگر تو خواهی از آن دو گوید از دو با از آن پنج روز پنج رو چنان با شش و هفت شماره و پنج همه چو عابد است تمام افتاده ره بر سوزا ز بست کاف بر آوردنت بود کلا چهل شمار و از آن جا بسوی هم میا باده برو از ماه رو به جانب که آن است تا و تا و ال شریفین و ز یکدیگر بد آمد چون قمر زو جا باین حساب از دیگر است چهره کشا بدان صفت که بر آمد حسین از شهر که از بسیرت افتد بسیرت آبا چو کرد بادورین رو باشد هم جا </p>	<p> چو باوه است زده راه که جانب ز نه بطار و دم نه چوست پنج پنج ز با که شش بود آثار او پیرا کن چو طا گرفته و طانه است تا بر گیر ز با مال و دویا هست هر دو بست بود ز بی گزالت گیر کان یکی است و از آن هم از الت لیبی انسی بر و بشهر و اشارتی چو بقیفت نیست غیر از و گر از آن به عنین است قاف انجلیه و و ام کان بشمار حروف متفق اند بر آمدست ز زهر حسین بر مثال هم از حسین زهر اچنان قدر است ازین طریق عنان مستلم بگردنم </p>
--	--

<p>بغیر در توانند که واگذار و با بدن چگونه تواند جدا شد از اجزا که این طریق تواند بود است چه شد که بنده شد هم به خواجده غفور باشد از این که بود در حاشی رخ سخن بودا در پرده استانی با بسوی حقیقت گیر راه پر بسوزن تمامش قرآن علی عقده کش که نیک گم از عشق با می این</p>	<p>علی بود در شهر علوم و کسب شهر حدیث حکم کجی نبوی و چشم پوش نصیر سیم نغمی خلق ازین سابق سخن بشعر بنده عهد نام گشتن آید است گمان بر که شد شیعند زین قطعه قدم زهر که بود از مدح بفریاد است سخن طریق تسامح سپرد از راه است پس این رسول ابو بکر و بعد از عمر قدم چگونه توانم در آن طریق نهاد</p>
---	---



مخزن اسرار

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>نام تو اول بزبان آورد حرف ثنایت شکر کام جان در سخن از راه تکلیف شست ز دوسر لوح جهان صد نگار دست بر گیسوی همه نفسی را نکته ماقبل و دل از راز است نکته چنین آمد و حرف این چنین حرفی و لفظی قدرت اختیار لفظی و صد رنگ عاقل آورد بهر چنین حرف ستایش گویند</p>	<p>خامه سخن تا بیسان آورد ذکر تو سرمایه آرام جان امر تو از پرده تقدیر جست و ان سخن از معجزه اقتدار آیه دو حرف که تفسیر را نطق و بیان ز مژه ساز است چون ز خداوند سخن آفرین صرف چنان شد که بی اختصاص حرفی و صد رمز نهانی درو نکته پسندان که سخن گستراند</p>
--	---

<p> طبع بطول سخن از مختصر شرح دو صد نکته بیاکند طبع غمین گردد و اندیشه خون در شده اندیشه شان تا به بن در ره ایجا از جلور نختند نقش ترش شیوه معما بود مایه درو جمع ز نونا کهن مظهر اسما و صفات او بود چیت ازین آینه مقصود من صورت معنی ست در و روتما ریختش از خامه جاو خیال هر چه دلت خواسته آن دروست آب گهر موج بموج اندرو نقطه که بر سطح در آید بکار خال رخ سلسله سویان بود قطره در عمق چو دریای آب باغ ارم زینت فردوس زریب </p>	<p> بیچ شنیدی که کشد بیشتر وقت کسی خوش که چوب واکند گر سخنی پاکشد از حد برون لاجرم آنا که بمخنی سخن رخش درین عرصه چو آنگینند آنکه بر ایجا از نونا بود خاصه معما که زرنگ سخن آینه جلوه ذات او بود ای بخت عنانه رنگ سخن نظم معما که ز سر ط صفا کو کبی آن شاعر شیرین مقال مقصد دل مطلب جان دروست لطف سخن فوج بوج اندرو دائرة کز لفظ بود آتشکار چشم سخن گوی نکویان بود بیتی و از نکته در و صد کتاب بالی این روضه جنت فریب </p>
---	--

دید که از فرط تشیبت و مسند از دید که سینه تیره روزگار پیشه بهوار می این راه راند فکرت من بر سر این سبزه زار یافتم از رنگ گل آتشکده رنگ رخ گل ز شرابی دگر لیک گک ریشه آن گلستان حوروشی چند رخ اندر نقاب هم ز جیاز می عشرت ابلاغ گرچه زرم خوردن شان هم بود شوق چو آغوش برایشان کشاد طسح چمن زار نوای گنجتم بو که درین گلشن مینو فریب هر که درین انجمن آید مسند از	بر خرد رنگ بود ره دراز راه نمی برد درین رنگبار خنجر برین جاوه مشکل نشاند گشته چو بر سبزه نسیم بهار صد شفق از غیرتش آتش زده تازگی سبزه ز آب دگر داشت گل چند بجلوت نهان ناشده در روی کسی حجاب نازده در روی خداوند باغ شیوه معشوق فریب هم بود جلوه سبک بند گریبان کشاد رنگ شبستان دگر خستم باز خزند از دل عاشق شکیب عمر تماشاش بر آید دراز
--	--

حاکم هزاره در اینها اینکه پیش ازین در قی چند بتظر در آمده بود ولی سپهر خامه ملاکوستی
در وادی فن و معاشق شامل بر شرح یک بیت غرابت آنکه سی و هفت اسم جدا گانه باغات
اعمال معالکی از پرده آن قدم بیرون می نهاد و نقاب از روی صد چمن جلوه یکشاد

قدرت ایجاد می که در طبیعت طبع خدا داد صفت است نگذاشت که درین عرصه قدم
 نگذارد و سر از جای بر نیارد و لاجرم گوهری از مخزن اندیشه بر آمد و در روح کتاب آمد
 و درین باب سائل ترتیب داده شد می بگنجینه بر موز که سرمایه غیرت از باب این فن شد
 دستگاه رشک اهل این صناعت گشت و درین روز بعضی از طالبان این سیاق که بیت
 گوهری را سر منزل و رود شوق داشتند از توی طلب پیشین بچهران زدند و بنامی حلال
 گوهر تکلیف خواصی این محیط کردند غایت جدا این آشنایان بجز تلاش آنکه ذخیره آن لالی
 از گنجینه این محیط بر آید و نفائس آن جوهر از سینه این سخن سر کشاید رسائی فکر بند بگذر
 قافیه باشو خیرهای جلوه این شایان آشناسند و باین حوزة نژادان دلربا و شناس گشت
 اما چون نیک تقوی بکار رفت این تا بخانه را جلوه گاه صد همین نونها این طوبی شست
 یا نعم که برق نازیشان بر شوخی آن خورشید رویان آفتاب چرخیده بود که بر توفیق را
 بر که شب تاب آنمه علون باشد چندی را در پیش دیده آن سرستان باوه طلب جلوه
 داد هم و بند قیامی این بهی رخساران برق دیدار بر کشاد هم بهر کعبه که از آتش روی
 شان برق زد شوخی نگاه شوق را خیرگی چشم خفاش چاره نبود و بهر ششعه که بر قطر
 نامل تابید باغ افسه ز جریتمانی سیاه ذخیره نر بود و بی طاقتیهای طالب دست در دهن
 اصرار زد که این شوخ طبعان را همان در عرصه مطلق عمانی نتوان گذاشت این آهو
 نژادان را همچنان در بندنی پروا خرامی نباید داشت تاگزیر با همه کم فرصتیا طرح
 بیستی برای آسایش این ایکار در انداختم که صد سید و هزار خور نق از نقش و کارش
 نامرغبر ۱۲ نامرغبر ۱۳

رنگ آمیز خجالت تو اندک دید و از رنگ مانی و کارنامه هزار بار گنجینه طایق ابوالانش
 مشغوب انفعال تو اندک کشید یعنی رساله جداگانه به عرض آمد که طریق استخراج اسرار ضمن
 بیان اعمال بی سپهر علم شده و با آنکه تطاول فکر صفت و زرع عم خودش هیچ از بهر
 بازمانه گان نگذاشته بود و نگاه قدرت اندیشه آنقدر وسیع شد که در هر مقام ضیافت
 شوق انخوان خلیا گشته و آنرا بی جای توان برد که هر گاه در گلزمین بیگانه فکر دور گرد و صحرای
 این قدر بیباک فت در قلم و خویش چه خوش عنان تاخته باشد مگویی که عنان این
 برق ناز بهادر دست جهان آتخوان فرسودگان صحرای عدم و گنجه اشته اندیشه می کشا
 و نظری بر گمار که درین عرصه از کجایان ناخته ام و پیش آهنگی اندیشه بلند فطرتان را
 پس اندخته در خلوت جای بلند خیالی صفحہ خاطر از صافی اوقات مهره کشیدم و جلوه
 سر پوشیدگان شاد روان غیب درین آئینه حجاب دیده فکرم زبان در دهن نهج عروس
 معانی کرده و اندیشه ام دست در گردن شهادت عالم قدس در آورده آنرا چشمه حیات
 در الفاظم داشته اند و معجزه عیسوی در انفا سم و دعوت گذاشته حرفت لسان غیب شنو
 که چه خوش ترانه ایست فیض روح القدس را باز در فرماید و دیگران بهم بکنند
 آنچه سیمی میگردد و باری از آنجا که حوصله این اوراق محترمی هست از جوهر اسرار معلومین
 رساله را بخترن اسرار موسوم ساختم و آنچه از سوانح وقت از گنجینه فیض مبداء بر آورده و اندک
 آنچه خزینه گنج از زبانم گفته و گوهر و صفت سفته مایه در ویشی شایه در و چه محترمانه
 اتقی در و چون در عرصه جستجوی مناسبت تا ختم مقدمه را بفتح الباب ابواب با برچ

و فصول اباسکات سی ساخته و هرگاه بتجزیه فصول احتیاج افتاد این اجزاء را بگوهر نام
 برآوردیم و اگر به نقاب کشتی قهزری جلوه و بگردی نمود آن ابلعه نامزد کردیم بعیت
 از گنج فیض دارد صد نقد سینه من بهر گوهری که خواهی گیر از خزینة من فتح الباب
 و کشایش کنجیه تعریف مما و توضیح مراتب این عا بر عتقاد ارباب بصا شر محجب نخواهد بود که
 در تعریف مما اقوال مختلفه بسیارست بهر یک یک یزد و از هر یک جوابست و همچنین حدود
 اعمال چون تعریف هر یک موجب تطویل است و توجه به پرخت آن خواهان تفصیل ناگزیرند
 بتینکلی غرقت این اوراق آنچه در خور و بایا و لائق من است بان دست برده می نگار که مما
 کلامیست موزون که دلالت کند بر هر یکی از اسما بطریق منزه و ایالاتی که پسندیده ابلعهای مسلم
 باشد و آنچه در قید کلام و وزن و کسم و جریان اعمال معاد و غیر آنها و دلالتش بر جزو آن است
 بستجاب ساله گنجینه روزم قوم خامه همچون مطالعه آن معنی از اعاده آنست اما بدانکه
 قاصد معماراناکه سیرت از آنکه اولاً تحصیل حروف نماید که بمنزله ماده کسم تواند بود پس
 ترتیب تکمیل آن بکار برد بواسطه تصرفی که در جمع و تقدیم و تاخیر حروف و حذف و اداء صورت
 بند و این به شایع صورت اسم باشد پس آنچه تحصیل ماده مختص باشد موسوم است باعمال
 تحصیل و هر چه وسیله ترتیب و تکمیل صورت باشد نامی است باعمال تکمیلی و اعمالی باشند
 که خصوصیتی بهیچ یک ازین هر دو ندارد بلکه سبب تسهیل هر یکی ازین هر دو شوند بود
 آنها را اعمال تسهیلی خوانده اند ازینجا معلوم شد که اعمال معالی سه گونه اند و ازین سبب این
 مخزن نیز منقسم به درج گشت و درج اول در زمایش جواهر اعمال تسهیلی و آن مشتمل
 بر چهار سلاک باشد سلاک اول انتقاد و آن عبارتست از اشارت کردن به بعضی از ارباب
 کلمه از نخستین و میان و آخر بجملاتی که دلالت کنند بر اول یا میان یا آخر بودن آنها چنانکه

ساخته است و در این باب در کتاب لغت و معنی آمده است که این کلمه از آب و نیمی از نیمی است و در این باب در کتاب لغت و معنی آمده است که این کلمه از آب و نیمی از نیمی است

در اسم شاعری و بهما و لیفیت و سها و همری

کشت امید حاصل از این پایه بر کتاب

نیمی از آب سرکش و نیمی از نیمی آب

اولا بجزارت از ماده نیمی س کتوبی گرفته باشد تراک و هلو ب چهار

و انتقاد مبهم و بقول او از آب سرکش الفت تراوت و تقاد مطلع

و اسقاط عینی و از نیمی بی آفتاب عی تجلیل و ترکیب تراوت

و اشترک و تسمیه و منتاد مبهم و تبدیل ثانیام را از نیمی آب

های همی است با سلوب حرفی و انتقاد مبهم و لفظ کش را با و

عاطفه ترکیب داده و تجلیل و تصحیف سو بمعنی طرف بدست

آورده و اسطره انتقاد طرفی ساخته و طرف عبارت است از

طرف لفظ آب که در اینجا بقدر ضمیر هم رسانده لعل کسنا چ طرف

اب را که بای موحده باشد در اول های همی در آورده بتالیف

الصلالی و از نیمی نیافت آب الف خواسته خواه به تخصیص و انتقاد مبهم

و اسقاط عینی و خواه تراوت هر دو عمل باقی لمعه تحسین لفظی را بخار

و خواه استقامت از نیمی از نیمی است و در این باب در کتاب لغت و معنی آمده است که این کلمه از آب و نیمی از نیمی است

از این کلمه در کتاب لغت و معنی آمده است که این کلمه از آب و نیمی از نیمی است

لمعه اقسام انتقاد بحکم استقرار مشتمل است یکی انتقاد مطوع و آن اشارت بود بحد و اولی و دوم
 انتقاد مکرری که اشارت باشد بسوی حرف میانه و این شرط است بجز بودن حرف
 کلمه سوم انتقاد بقطع و آن اشارت است بحد آخر چهارم انتقاد طرفی یعنی اشارت یکی از
 هر دو طرف کلمه بی آنکه تعیین آن از جوهر لفظ مستفاد نشود پنجم انتقاد طرفین که اشارت
 بطرفین کلمه ششم انتقاد بهم یعنی اشارت بحدی یا بیشتر که تعیین آن محض بقرینه است
 هفتم انتقاد بمتلی و آن اشارت بحدی یا بین طرفین است هشتم انتقاد عدوی یعنی
 اشارت بحدی از کلمه بوسیله اسمای اعداد و اشتقاق اسم فاعل از آنها در عربی و احوال
 میم با هم عدوی در فارسی الفاظ و الیه بر اشارات مذکوره از مطولات جویند آمانی از مخفی
 لفظ نیم و سر و سوسست چنانکه در ضمن استخراج اسما مذکوره گذشت لمعه الفاظیکه در
 انتقاد بکار آیند اگر فیصد اشارت بطرف جزوی از اجزای لفظ نباشد افا و در نهایت
 اقصالی کنند چنانکه لفظ سر در اسم بها گذشت و سوسین جمله در اسم ملا در عمل تریب
 و نیز بعد از آن مذکور شود لمعه اگر حرفی یا بیشتر که قصد معانی بدان تعلق گیرد خود
 سهام اشارت بوده باشد چنانکه کمر آید و رخ و دلداری و آبی گلندار گویند و الف و ال
 و بی مهلتین خواهند این از انتقاد عینی نامند و هشتم این بالا گذشت و اگر حرفی
 یا بیشتر از جای دیگر تخصیص کرده بود وسطه آن اشارت کنند بجزوی از اجزای لفظ و بگوید
 که قصد و غرض بدان متعلق گشته آنرا انتقاد مثالی خوانند و چون تخصیص آن بوجه
 همین اعمال نه گانه تخصیص صورت می بندد و انتقاد را مقید به جهت عملی از اعمال مذکوره
 نموده انتقاد مع تشبیه و مثال آن گویند و من این اعمال انسوب با انتقاد
 کرده تخصیص انتقاد می و تمییز انتقاد می و طبع انتقاد می و مثال آن میگویم و درین وقت

ثانیاً ثانیاً نیز آب سرگفته و صفت حاصل نموده برادون و انتقاد مطلع و کنایه انتقادوی
و تبدیل چهارنیم نصف خواسته و کنایه در اینجا چنانست که ز آب سر عبارت از چیزیست
که سر او از سر آب باشد پس لفظ سر درین جا دیگر بهر سیده و کشتویی گفته میسند
آورده ت ترکیب و تحلیل و تضحیت و انتقاد طرفی که آن اشارت بجانب حرف فای
ماوه حاصله است و با سلوب حرفی و سلوب حصافی و تسمیای تبدیل را البعاً حاصل آ
گفته و لفظ احد خواسته تجلیل و اسلوب حرفی و ازان و او را او کرده بهین اسلوب
و تسمیه بقول اوزان ماه نمیی آب سر کسش مراد آنست که سیم از لفظ ماه ساقط کن چه می
ز آب سر بر این معنی است که نمیی چنان نیم که سر او از سر است پس تون بهم مکتوسه
بدل گشته لفظ سیم حاصل شد به تنصیص و تراون و انتقاد مطلع و کنایه انتقادوی و
تبدیل مکتوبی مراد گردید به تسمیه و لفظ کسش وسیله اسقاط شده و بهی نیافت آب با
موجده تحصیل کرده به تنصیص و انتقاد بهم و اسقاط عینی سلاک و هم تحلیل و آن
و آریست از تجزیه لفظی که باعتبار معنی شعری مضر و باشد بد و جز یا بیشتر و هر چند این
سلاک بلا حظه اعتبارات دیگر گوهری چند بخش شود اما از بهر اختصار بد و گوهر
قناعت کنیم گوهر اول تحلیل بد و جز چنانکه در هم حریم و ولی و کسوف

کشت امید حاصل ازان ماه بر عتاب | نیم ز آب سرش و بهی نیافت آب

اولاً از حاکمی معنی خواسته تجلیل و تسمیه از ماه را جمله تراون و تلج و هر دور
با هم پیوسته بتالیف اقصالی که لفظ اصل شعر بر آنست و بهی نیم ز آب سرش هم
خواسته تراون و انتقاد بهم و تسمیه و انتقاد مطلع و اسقاط عینی ثانیاً گفته دوام
مکتوبی گرفته چنانکه در هم و اهب مبین شد و اناه لام با شراک و اسلوب مختصراً

و هر دو را بهم پیوسته بتالیف الصغالی که زامی محکم که جزو دوم تجلیلی است میبویست
 ازان معبارت نمی آید سرکش امی تحتانی مسمی تحصیل نموده بانتقاد مبهم و تسمیه و انتقاد
 مطلع و اسقاط معنی لمعه و اگر چنین گویند حکمیل که بهتر از اول باشد که از راه چنانکه گذشت
 لام اراده نمایند و از آب سو برادون چه سو در ترکی آب آگویند و او را که انتقاد مبهم
 مشار الیه گشته در اول آن از بد بتالیف الصغالی که لفظ سر مشعر بر نسبت بقول او کشتو
 نمی مراد آن داشته آید که نمی از آب سومی آورده حاصله است پس تقدیر ضمیر آب بیکر پیدا
 گردد و درین هنگام ازان بهین لفظ آب مراد باشد و از ضمیر آب که باسی موحده است یا
 تحتانی اراده کرده و آخر نهاده شود و این همه باغمالی است که مذکور می شود و ترکیب و
 تجلیل ثنائی و تصحیف و کنایه انتقاد مبهم و تکرار اسلوب حرفی و تالیف الصغالی که لفظ مشعر
 است بان ثنائی ز آب سرگرفته و کاف خواسته خواهد بود و انتقاد مطلع و اسلوب
 حرفی و اسلوب حصانی خواهد بانتقاد مطلعی اسلوب حرفی و انتقاد مبهم و کشتو گفته و
 خواسته ترکیب و تجلیل ثنائی و تصحیف و تالیف تا ب گفته و فامی مکتوبی گرفته تجلیل
 ثنائی و ترکیب تخصیصی اول و اولی از اعمال تشبیلی است ثنائی و انتقاد مبهم و قلب و تشبیه
 گوهر دوم تجلیل بر نیاده از دو جز چنانکه در رسم کسوف و مناسع است

کشت امید حاصل ازان راه بر عتاب	نیمی از آب سرکش و نمی نیافت آب
--------------------------------	--------------------------------

اول از راه های خواسته باشد که اسلوب انحصاری بقول او نمی کاف گرفت
 بانتقاد مبهم و معبارت آب سرسین ممله مسمی آورده خواهد بود و انتقاد مطلع
 چنانکه در رسم ولی در ضمن لمعه گذشت هر گوهر اول این سلک خواهد با اسلوب حرفی
 و انتقاد مطلعی گرفته کشتو نمی و او بدست آورده بر ترکیب تخصیصی و تجلیل ثنائی

اولاً تصحیف و انتقاد بهم و تکمیل ثلاثی ثانیاً و اسقاط معنی و بقول او آف تا ب حرف
 قن خواسته ترکیب قلب و تشبیه لمعه یافت است چه کرده یکی بدون ترکیب یافته
 و دیگر آب ثانیاً عبارت نمی آید سر کش میم گرفته تبادون و انتقاد بهم و اسقاط معنی
 که سر کش معنی نافرمان مشعر بران است و عبارت نمی آید از تکمیل و ترکیب بی یا
 تحتانی که در لفظ فی مشارالیه است با انتقاد بهم بالف تبدیل یافته وقت تا ب گفته و ب
 رقم هندی فاسی کتوبی امر کرده و حرف ع گرفته ترکیب و اسلوب حرفی و اسلوب رسمی و ب
 و قسمی تبدیل لمعه یافت چهار جز کرده یکی بای تحتانی که بدون لغوی ترکیب گرفت دوم
 الف که آنرا بجای ای لفظی نهاد سوم حرف و که قلب شد چهارم تاسی فوقانی که
 با لفظ آب ترکیب یافت سلک سوم ترکیب آن منهد و شستن لفظی است که بحسب معنی
 مرکب باشد پس اگر اوزان معنی است همان است مقصود و بحسب اصطلاح اهل بن صناعت
 افاده معنی شرط ترکیبی است که از جمله اعمال استبیلی است اگر اوزان لفظ بود و آن لفظ ماده تا
 یا بعضی از اسم باشد آنرا ترکیب می گویند و مفردی که اوزان لفظ بود گاهی ماده اسم
 مطلوب نیاید بل بواسطه تصریفی دیگر هم در اعمال استبیلی هم در تکمیلی بکار آید و ما مثلاً بن
 ترکیب را گزارش مییم و ترتیب امرین محل معکوس گردانیم و این سلک است به گوهر آرمیم
 گوهر اول آنچه در اعمال استبیلی بکار آید و آن در عمل انتقاد و در اسم با گذشت نیز چنانکه
 در اسم ما که کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب و نمی آید آب سر کش نمی
 یافت آب در ازان لام لفظی را و کرده باشد آنرا اسلوب انحصاری تشبیه است
 نمی آید آب سر حرف مییم که تبادون و انتقاد بهم حاصل شده بعمل تبدیل در معنی است
 و آمده که با انتقاد مطلع معین شده و کشویی گفته و از کشو ترکیب و تکمیل و تصحیف است و را و کرده

و تسویا بقا و طری فی عبارت است از حرف اخیر لفظا که آب عبارت از آن است و از آن
یکت خواسته با سلوب حرفی و کاف گرفته با نقاد و بهم لمعه این اسم را بدین وجه توجیه
توان کرد که اول از عبارت حاصل آبی گرفته پس بهم مراد و گشته تجلیل و تکرار سلوب حرفی
در عبارت زبان ماهی ز آب سر مراد آن گشته که نیمی از ماه سر لفظا است پس آب بدست
آمد با شتر آن سلوب انحصاری درین جا خواهی مراد باشد خواه یکت با نقاد بهم مراد
و نقاد و مطلق تبدیل از آن خواسته بر آوردن و کشونی نیافت آب گفته و مراد آن
گشته که حرف اخیر لفظا آنیمه خود را نیافت پس کاف بدست آمد تکریب و تجلیل و همین
و ترادف و انتقاد طری فی سلوب حرفی و انتقاد بهم و سقاط عینی درین توجیه آب
مبتد است که مؤخر واقع شده و سوفاعل فعل منفی است و نیم مفعول آن در این جمله خبر
مبتد است و اگر فاعل نیافت آب گوئی لفظا سوفاعل بود و نیم بدل البعض پس حاصل
آن عبارت این باشد که آب نیمه از سوی خود نیافت ضرورت است که چون بعد از آن
نیمه از سوی لفظی نیمه دیگر بدست آید سوی دیگرش نیز بر جا بوده باشد و ال بر نسبت علیت
آب فعل را چه اگر سوی مذکور معتبر نبود سنا و فعل بسوی جزوی آید که نیمه آن سقاط یافته
نه بسوی تمام لفظ آب و این معنی است و حق که در یافت آنرا خیلی فکر را یک باید و از جمله
لطائف و نقاشی این فن است و بر همین ضابطه مبنی است توجیه اسم قبا و در بحث
سقاط عینی و آبا و در بحث قلبی که جمال الیف الصالی نیز در راه دار و لمعه درین
عالم است توجیه این اسم بطرز تازه و آن چنین است که از ماه آبی لفظی خواسته بر آوردن
و تلج و تسمیه بر نیمه ز آب بهم بر آوردن انتقاد بهم و عبارت از آن ماهی آب تبدیل
حرف اول آبی مذکور و نیم خواسته که با نقاد و مطلق متعین گشته و کشونی نیافت آب گفته

ویم و کاف خواسته بنصابطند کوره و اعمال ضروره لمعه چون ازین امور فارغ
شدم اکنون مثالی دیگر آرم که مشتبه همین جنابطه والطف از مثال بالاست و التوحسب
آنکه خالی از جدت و نومی نیست هتغرابی بسیمید بدانکه در هم قیاب

کشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب | نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب

بعبارت از ان ماه نیمی آب سرقت خواسته تراوت و تلج و اسلوب حرفی و اسلوب
احصائی و تخصیص و انتقاد مطلق و تبدیل و کشتویمی نیافت آب گفته و آب بدست آورد
چه سو آب حرف ب است از ان لفظی خواسته چون نیمه آن ساقط شود حرف
ب باقی مانده بالفت اول آب شود و وجه غرابیت اینکه آنچه پیش از عمل بوده بعد از
عمل نیز همان است لمعه اکنون آنچه در تحمیلی بجا آید بگردم چنانکه در هم ملا

کشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب | نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب

از ماه لام مکتوبی مراد شده باشد که اسلوب انحصاری میم که تراوت و انتقاد
میوم نیمی آب عبارت از ان است بتالیف اضمالی و اول آن در آمده که لفظه شعر
بر انست و کشتویمی گفته و از کشتو چنانکه تبار گذشت است و تخصیص کرده و سطره تالیف
شده و نیمی عبارتست از نیمه همان لفظا که یک نیمه آن اول لام در آمده بود پس
که با بقا و مهم اشارت بدان فرستد و آخر حرف حاصله در آمده گوهر و دوم ترکیب
تخصیصی چنانکه در هم کوش و خلت و خامه کشت امید حاصل
از ان ماه پر عتاب و نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب و اول سرکش گفته
و ترکیب و تحمیل و انتقاد مطلق و تبدیل لفظا که خواسته و نیمی نیافت آب سیمین
همانکه فرستد و یکی از ان هر دو وجه که در لفظ آب در هم کسوفت و گوهر دوم تحمیل

مبین شد و با نقاد بهم استقاط عینی ثانیاً ب عبارت ماه میخ تاب میخ گرفتند
 تجلیل و ترکیب تنصیب و تلیم انتقادی ثلث و شمی از تبدیل که در محل خودش گفته آید و در
 تآب هآمی و صده حاصل نموده و تنصیب و انتقاد بهم و سرکش گفته و با می فارسی را که
 با نقاد مطلع متعین گشته از حروف حاصله ساقط نموده با استقاط عینی و به نمی سنی
 آفتاب تجلیل ثانی و ترکیب اولی نظر بر بی و ثانیاً نظر بافتاب تراوت کذکات اشتراک
 و تسبیح انتقادی و انتقاد بهم مراد آن داشته که حرف تعجی بدل بلامست ثالثاً
 همه اعمال بدستور الا آنکه به نمی آب متمیم و بنجیه لا اله الا الله خود ستمعه در بیان این عمل
 آبی چند از پرده این محاور آمده اند که همین عبارت کش و نمی یافت آب بانکه اختلاف
 توجیه هر بار با فاعله بعضی آمده آبی دیگر کند و در هر دو لطفی دیگر و لذتی غریب نصیب
 طبائع انصاف پرست کرد و چنانکه در رسم نور و قبول و با شته و نوشین
 و کما و س کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب و به نمی زآب سرکش و
 نمی یافت آب ۱۰ اولاً از آن با نمی آب سرگرفته و یا حاصل کرده باشد که اسلوب
 انحصاری انتقاد بهم تراوت و انتقاد مطلع و تبدیل و از یا حوت گرفته بتلیم چنانکه
 در عمل مذکور در یافت کنی و از آن تون بکتولی تراوت و اشتراک و تسبیح و کشتو نمی سنی
 آفتاب گفته و بعد از ترکیب تجلیل اولی و کشتو و ثانیاً در لای آفتاب تراوت و اشتراک
 مراد آن داشته که مانند لفظ کشتو بنجیه ز نیست آبی چنانکه کشتو بنجیه در روز نیز بنجیه در
 پس اول و او از ثانی را می مصله بدست آمد لمعه کاف که یک جزو محلل است
 مفید معنی تصحیف نیست بل بجهت تمثیل امر نیست با بر می گیر و همچنین است در اسما
 باقی ثانیاً از آن با نمی آب سرگرفته و قب ساخته چنانکه در رسم قباب در گوهر اول

بسین که رویم و کشونیمی فی آفتاب گفته و مراد آن داشته چنانکه کشونیمی فی همچنان
 آفتاب نمیی فی و هر یک تنی بگیر است کشونیمی فی باین معنی که کشین معجزان ساقط
 است و آفتاب نمیی فی باین معنی که نیمه لفظ فی خرف سنین است ازین آلام بدست
 آمده بوسیله اسلوب اسمی ثالثا عبارت ازان ماه نمیی آب سرفظ بابدست آورده
 تراوت و تلیم و تمییه و تنصیص و انتقاد مبهم و انتقاد مطلع و تبدیل و عبارت کشونیمی
 نیافت آب شه کشین معجزه حاصل کرده چه مراد آن است که چنانکه کشونیم نیافت آب نیز
 نیم نیافت که با اسلوب حرفی مراد ازان سه است رابعاً عبارت ازان ماه نمیی آب سرفظ
 تون گرفته چنانکه در رسم لور روشن شد و کشونیمی نیافت آب ای چنانکه شورا
 معکوس کنی همچنین لفظ فی اگر نیمه نیافت است نیز معکوس کنی خامساً عبارت ازان
 ماه نمیی آب سرفظ که باشد با شتر اک اسلوب انحصاری و تراوت و انتقاد مطلع و
 تبدیل و توجیه عبارت کشونیمی نیافت آب چنانست که در رسم باشد که نشئت الا آنکه
 حامل مرین مقام و آو و سین همزه است و چون اعمال در رسم اول تدکور شد اعداد
 آن هر دو فعه تطویل لا طائل بود و معنی متضمن همین کاف است این مثال که هم شعر
 ترکیب تنصیصی است میمونه کشتت مهید حاصل ازان ماه پربتاب و نمیی آب
 سرکش و نمیی نیافت آب و عبارت ازان ماه نمیی آب سرکش مراد آن داشته که
 نیم از لفظ تاسه لفظ تسی است که ماه عبارت ازان است چنانکه نمیی ازان یعنی از لفظ
 تاسه لفظ شوست ازین جمله تجمیع حاصل شد با شتر اک و اسلوب انحصاری و تراوت
 و ترکیب تنصیصی و تحلیلی انتقاد مبهم و انتقاد مطلع و تبدیل و نمیی نیافت آب گفته و مراد
 آن داشته که لفظ تاسه نیمه خود را تون نیافت پس حاصل شد با اسلوب حرفی

و تفضیص و انتقاد مبهم و تبدیل گویا سر سوم ما نحن فیه چنانکه در رسم اول است

کشت امید حاصل از ان ماد عرتاب | نیمی از آب سرشش و نیمی نیافیت آب

بعبارت از ان ماد نیمی آب سر مراد آن است که حرف اول آن می بلغوظی مبدل بلغوظی است

بترادف و تلخیص و تسمیه و انتقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد مطلق و تبدیل و بعبارت کشت و تبدیل

و تجلیل و ترکیبی که مقصود با تمثیل است از حروف حاصله کاف سا قاط کرده با سقاط مشاعی

مراد از شواهد است از شستن از حروف باقی که یا باشد هم خواسته بترادف و از نیمی

و قتاب کلام اراده کرده تجلیل و ترکیب بیسی اول او از آنچه مقصود با تمثیل است تا نیا و بترادف

و تلخیص و انتقاد مبهم و تبدیل و اسلوب بی سلاک چهارم تبدیل و آن وضع حرکت

یا بیشتر بجا می گیری بی وسیله تصحیف و شرط این عمل کشت که ابدان همک اشارت

حاصل شود و در باب این فن مبدل مندر افاسد و مبدل اکا ن نام کرده اند چون این یا

و نسبتی اکنون بر لوح حافظه بنگار و بخاطر دقیقه سنج بسیار که با ذات فاسد بذات کانا

بر این میگردد و این تبدیل فاتی گویند چه تصرف در ذات لفظ است یا ذات فاسد بجا

خود مانده عرضی از امر غرض مختلف می شود و آن فارت متغیر گشته چیز دیگر میگردد و این

و تبدیل فاتی نامند چه تصرف در سیات رقمی لفظ است پس این سلاک اراده گوهر باشد

گوهر اول تبدیل فاتی بذات چنانکه در رسم امان و مسا و آرم و سراس

کشت امید حاصل از ان ماد عرتاب | نیمی از آب سرشش و نیمی نیافیت آب

اولا نیمی آب سر کشت و گفته و هم خواسته بترادف و انتقاد مبهم و ترکیب و تجلیل و تصحیف

و انتقاد ظرفی و تالیف انضالی یا قلب بنا بر احتمالی که در امثال این صورت ممکن است چنانکه

در آخر کتاب ضمن ملحوظ بر سر آن بی بر می پس این عبارت چنین باشد که نیمه لفظ ما یعنی

بیم سر او ای در اول و حریت که در آخر است اگر لفظ نمی آید از آن تحصیل آمد بی تکلف
 خواهد بود و ای در اول لفظا حریت که در آخر است بعبارت نمی نیافت اب نون را بجای
 حرف آخر اب خوشه و آن حاصل کرده تمخیص و انتقاد بهم و تبدیل که مقصود با تمثیل
 ثانیاً نمی آید سر کشیم گرفته تراوت و انتقاد بهم و اسقاط عین که سر کشیم
 نافرمان یعنی است از آن یا با انتقاد بهم و تسمیه و انتقاد مطلع و اسقاط عینی و تکرار اسلوب
 حرفی از عبارت نیمه فی افتاب ساحل حاصل کرده تجلیل ثانی و ترکیب و تراوت و اولاً
 و انتقاد بهم و ترکیب تراوت ثانیاً و تلمیح و تبدیل ثالثاً بعبارت نمی آید سر کشیم گرفته
 با انتقاد بهم و تسمیه و انتقاد مطلع و اسقاط عینی و اگر سر کشیم اموات توجیه اول اسم ثانی
 گیرد الف مدد داده بدست تمخیص و انتقاد بهم و اسقاط عینی فیم فی افتاب گفته و تجلیل
 ثانی و ترکیب صریح اولاً و ترکیب کج از اعمال سهیلی است ثانیاً و تراوت و اشتراک مراد آن
 داشته که لفظی که تمخیص انتقادی عبارت است از با و تون لفظ نیمه بدل است با لفظ
 العا از راه نمی آید گفته و حاصل نموده تراوت اولاً و راه و تلمیح و تراوت ثانیاً
 و اب و با و انتقاد بهم و تبدیل و سر کشیم نمی گفته مراد آن داشته که نیمه لفظ سو و اول
 و با صاحب رسد که تجلیل و تسمیه و انتقاد بهم و قابلیت القتالی که عبارت از آن
 است لعله و مکن است گردش کردن این نام را بر یورین هر ترازه محال گفت که بعبارت
 از اب و وضع لفظ سر بجای هم با خوشه که هر دو هم تلمیح و انتقاد عینی است و ثانیاً
 و عرضی از اعراض این اصوات است درین مقام بر بعضی از آن شکار کنم چنانکه در اسم

کشتیم امید حاصل از آن ماه پرتاب	کاس و سر او حسیب
اولاً نمی آید سر گرفته و کاف و کتوبه	نمی آید سر کش و نمی نیافت آب

خواسته تبراوت و انتقاد مطلق و سلوب حرفی و سلوب جملاتی و تبدیل که مقصود بالتمثیل
و کاف بالف کرد لفظاً است کما شد و بلفظاً کثوثنی سترین جمله خواست تبرکب تنصیب
و تحلیل و تصحیف و انتقاد بهم لفظ حصول نسبت بود سطره نمی با سلوب جملاتی است و در
آمدن کاف بلاخطه آن به جای هم بجا تبدیل است این است فائده جلیله که یاد گرفتنی و
بخطوط نگاه شدنی است شایا عبارت نمی از آب سرفظا سرب تحصیل کرده تنصیب و انتقاد
بهم قسم اول تبدیل عبارت کثوثنی الف گرفته تبرکب و تحلیل و تصحیف و انتقاد
طرفی و سلوب حرفی و سلوب جملاتی و تبدیل که مقصود بالتمثیل است ثالثاً
بجارت حامل از ان ماهی خواسته تحلیل و تسمیه و اشتراک و سلوب انحصاری و
تالیف الصالی که موادمی کلامی است و در پی از آب سرکش نامی موحده تحصیل کرده
با اینجهوت که مراد از آب است تبراوت و تسمیه آن هم مکتوبی با انتقاد بهم چون
سریم اگر در رسم الخط بشکل گره باشد کثوثنی بر در اندونباله او بعینه بصورت
هندسه و باقی ماند برج و دم در پیش عرائس اعمال تحصیل و این درج محتوی
بر سه سلک سلک اول تنصیب و تنصیب این عبارت است از ذکر تمام یا
بعض آنچه مقصود باشد بصریح و اراوه آن بعینه بی آنکه تبراوت یا بکنایه یا غیر آن
خواسته شود چنانکه در اسم سها و عقیبه و کاشفت در ژوف

کشت امید حامل از ان ماه پر عتاب	نیمی آب سرکش و نمی نیافت آب
---------------------------------	-----------------------------

اولاً از ان ماه نمی گفته و سترین جمله خواسته با اشتراک و سلوب انحصاری و انتقاد بهم
و عبارت از آب سرکش نامی موحده تنصیب و تنصیب که مقصود بالتمثیل است و انتقاد
مطلق و اسقاط عینی و گفته نمی نیافت آب الف گرفته تنصیب و تنصیب که هم مقصود

با تشبیل است و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثانیاً بعبارت ماه برج یک خواسته چهار ماه یک
گرفته باشد اگر اسلوب انحصاری پس حرف که تخصیص و تحلیل گرفته بتالیف مترجمی در میان
آن آمده که لفظ پر اشارت آن میکند و گفته تاب طلب آن خواسته و نیز برای آب باهی موصوفه
حاصل کرده تخصیص و انتقاد مبهم و به سرکش حرف اول که با انتقاد مطلع تعیین یافت از ماده حاصل
ساقط گشته و نیز نیافت آب باهی کسی گرفته با اسلوب حرفی و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثانیاً
نیز آب سبک گفته و حاصل کرده تخصیص با زیاد و انتقاد مبهم و تحلیل و تالیف انصاف لفظ ستر
شعر بر آن است چه مراد آن است که در اول المثل کاف است و شومی نی گفته و شین هم گرفته
بترکیب بی اولاد شین و او و تحلیل ثلثی و ترکیبی از اعمال تشبیلی است ثانیاً هم در قی و هم
تا آب که در تحصیل حرف فای بار خواهد آمد و با انتقاد مبهم و اسقاط عینی و گفته آف تاب و فای
کتوبی گرفته به عمل قلب تشبیه را الیا سر شومی نی گفته کاف را بهی که در ترکیب صلی
گفته آمده ایم گرفته و از عبارات مذکوره مراد آن درشته که لفظ ستری نیست چنانکه شومی نیست
پس ای محله و او حاصل شد به تخصیص و ترکیب بی تحلیل و لفظ کشوا و او و انتقاد مبهم و تحلیل ثانیاً
فعل منفی ترکیب گفته آف تاب و فای کتوبی گرفته چنانکه کشت سلک و و م تشبیه و
این عبارت است از ذکر اسم حرفی و اراده سعی بالعکس پس این سلک او گوهر باشد اما
گوهر اول چنانکه در رسم حلوا و کشاف و نوکاس کشت میوه حاصل
از آن ماه بر عتاب و نیز آب سرکش و نیز نیافت آب و اولاً بعبارت حاصل از آن
ماه حاصل تحصیل کرده تحلیل و تشبیه اشتراک و اسلوب انحصاری و تالیف انصاف که از لفظ
حاصل مستفاد شده و نیز نیافت آب سرکش و او گرفته با انتقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد
مطلع و اسقاط عینی و نیز نیافت آب الف خواهد تخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی و خواه

تبراون و هر دو عمل باقی مانده از آب سرکش گفته و کشا حاصل کرده تبراون و انتقاد مطلقه
و تفسیر و تبدیل و چیزی نماند تا آب خامی بکتوبی حاصل کرده به تجلیل و ترکیب و انتقاد مبهم و قلوب
ثالثا از لفظ آن که اسم اشارت است غایب از انچه خواسته تبراون چه فوار قریب و بعید هر دو
مستقل است کما صرح به النخاعه و از ماه لام سیمی باشد اگر و اسلوب انحصاری و لام را بوسیله
حرف از انان فوار نموده لفظ ذال به سرسانیده و سیمی گرفته به تسمیه و نهیمی آب سرگفته و کاف
خواسته تبراون و انتقاد مطلقه و اسلوب حرفی و اسلوب انحصاری و شمی از تبدیل که محل
خودش در ضمن بعد گذشت باشد که از سر آب یکس خوانند به انتقاد مطلقه و اسلوب حرفی
و از ان کاف که غیر بانقاد مبهم و کثونی می گفته و از کثونی خود خواسته کما مراراً و بدان اشارت
رفته بطرف آبی موحده اب بانقاد طرفی و عدد و واراده شد با اسلوب حرفی و آن چون
تیم شود الف حاصل شود با اسلوب انحصاری و تبدیلی که در ضمن تجلیل کاف به پیشین و زنجیرت
تقدیر عبارت نهیمی آب سرکشونی بطور قصد معانی چنان خواهد بود که سر از اب نهیمی سوان
نیمی ناگوهر و دم چنانکه در اسم عباسی و مؤلف و سهام و گشت امید
حاصل از ان ماه به عتاب و نهیمی آب سرکش و نهیمی یافت آب اولاً از ماه عین بکتوبی
خواسته باشد اگر اسلوب انحصاری و اسلوب حرفی و نهیمی آب سرکش با می آبی گرفته
بانقاد مبهم و اسقاط عینی که سرکش معنی نافرمان مشعر بران است و به تسمیه که مقصود
بالتشیل است و نهیمی فی اقطاب لفظی حاصل کرده تجلیل و ترکیب و تراون و تلویح و
انتقاد مبهم و تبدیل ثالثاً حاصل از ان ماه گفته و با اسلوب حرفی که حاصل عبارت از ان
است مو گرفته و نهیمی از آب سرکش گفته و تلف حاصل نموده بانقاد مبهم و تسمیه که مقصود
بالتشیل است و انتقاد مطلقه و اسقاط عینی ثالثاً از ان ماه نهیمی آب سرگفته و از آب خواسته

ببروت چنانکه در گوهر اول سبک تجلیل در بیان استخراج مهم علی مبین شد و شاید که مراد
 کرده با سبب حرفی از یاه لام بلغوی بلغی بیشتر آن اسلوب انحصاری و تسمیه مقصود با تمثیل
 و سبب که با نقاد و سهم مشارالیه گشته بجای حرف اول حروف حاصله نموده که با نقاد مطلعین
 یافته سبک سوم تلخیص و این اشارت کردن است بجزئی یا بیشتر که در محل مشهور مسطور باشد
 یا مذکور و قید مشهور بحیث آنست که نسبت به کس مضید باشد و آنچه درین فن شهرت دارد اشارت
 کردن است با قلم تقویری که ارباب تجریم بحیث انحصار اختیار کرده اند مثلا برای کو که سبب حرف
 آخر از او از مرتب دو اوجه گاه برای حمل صفر و برای بانف از ثور تا دو آیت و با تجریم تا با
 سخانی و برای حوت یا و الف که رقم یازده است چنانکه گفته شد از حمل صفر الف ثور و این
 بی جزا و جیم از سلطان و از اسد ال کبر و سنبله با و او میزان نهاد و عقرب زاده
 قوس صراط نشان بدی بخاد و ولویا یا الف باهی داد و همچنین از برای لیل و از برای
 هزاره ای کتبی و گاهی با اعتبار بوم میم می شاید که یکی ازین چیزها ذکر کنند حرفی از حرف
 که علامت اوست مراد دارند می شاید که حرفی مذکور سازند و آنچه آن حرف علامت است
 خواهد پس این سبک مثل باشد بر دو گوهر اما گوهر اول چنانکه در سلم آرام و تلال
 و کافوس و روس سه کشت امید حاصل از آن به پر عتاب و نمیمی ز آب سرکش
 و نمیمی شایف آب و او را عبارت از آن ماه مراد آنست که الف که جزو کلید است
 از آن آبی مملو میست تجلیل و تراوت و تلخیص که مقصود با تمثیل است بمثل ایف انحصار
 که زامی مجزیه ان است از آن شده نمیمی ز آب سرکش گفته و الف فاسته تنصیف و نقاد و هم
 و اسقاط نمیمی که سرکش مجزیه فرمان شعر بر آنست با تراوت و اعمال باقیه بلغمی آب با بود
 با نقاد سهم تسمیه حرف اول آن بافت و مطلع مشارالیه گشته از درجه اعتبار ساقط کرد

و عبارت نمی نیافت آب تمیم تحصیل نموده با نقاد و بهم و اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی تیراوت
 و انتقاد و بهم و اسقاط عینی ثانیاً از نمی آب سرکش آب خواسته تیراوت و انتقاد و بهم و اسلوب
 حرفی و انتقاد و مطلع و اسقاط عینی الف ابداً از تصرف مذکوره که در لفظ تا گروه شد بحال
 و عبارت نمی نی افتاب لام خواسته تجلیل و ترکیب تیراوت و تلیم و تبدیل و اسلوب آبی
 ثالثاً از نمی آب سرکش گفته و کا خواسته تخصیص و انتقاد و بهم و تجلیل و تالیف الصداقی که شریعت
 آن پس معنی معانی این عبارت آن باشد که نمی آب که الف است سر آن کاف است و
 شویبی نی گفته و واو گرفته تبرکب تخصیص و انتقاد و بهم و تجلیل و ترکیب اولاً و اسقاط عینی افتاب
 گفته و بین محله که توبی خواسته تبرکب ثانیاً و تیراوت و تلیم بمعنی اخذ و تحصیل در اینجا از تیراوت
 مقام استفاد میشود می این حاصل کن بگیر را بعداً حاصل از آن آه گفته در آبی محله خواسته
 تیراوت و تلیم و نمی آب سرکش و گرفته با نقاد و بهم و اسلوب حرفی و انتقاد و مطلع و اسقا
 عینی و نمی نیافت آب بین محله تحصیل نموده با اسلوب حرفی و انتقاد و بهم و اسقاط عینی
 گوهر و دم چنانکه در هم هری و عقاب و لیلی و محلیل و دانش

لیشت امید حاصل از آن آه بر عتاب | نمی از آب سرکش و نمی نیافت آب

اولاً عبارت نمی آب سرکش هم از لفظ مهرانداخته تیراوت آورده با اسلوب حرفی
 و انتقاد و بهم و تلیم که مقصود با تمثیل است تیراوت و انتقاد و مطلع و اسقاط عینی و تعبیرات
 نمی نیافت آب یا می تحتانی حاصل کرده با نقاد و بهم و اسقاط عینی و تکرار اسلوب
 ثانیاً از نمی گفته و حق تحصیل کرده تلیم که مقصود با تمثیل است و انتقاد و بهم و تیراوت و آب
 سرکش الف تیراوت و انتقاد و مطلع و اسقاط عینی و از نمی نیافت آب یا می و در حد
 تخصیص و انتقاد و بهم و اسقاط عینی ثالثاً از آه لیل خواسته تبرکب اسلوب خصاری و

و نیز آب سرکش می تخمانی با نقاد و بهم و تسمیه انتقاد و مطلع و اسقاط عینی و ابعاب عبارت
از ان ماه نمی خیم خواسته تیبب آنکه مراد از ماه نه است بدون الف بعین یعنی ترادف که در پیش
خودش مذکور شود و بقول آب سرکش های کتونی با سلوب حرفی و انتقاد مطلع و به قاطع
عینی و نیز می آفتاب لیل اراوه کرده تحلیل و ترکیب ترادف و قسم اول تلیم و تبدیل
و سلوب همی تلیم که ما سخن فیه است خامس حاصل گفته و الف گرفته به تحلیل تنصیب من گفته
از ان ماه نمی آب سر و یا حاصل کرده باشد تک و سلوب نهماری و انتقاد بهم و ترادف
انتقاد مطلع و تبدیل و از اجزای خواسته تلیم و از ان تون مسمی گرفته ترادف و انتقاد
و سیمیه و کشویی یافت گفته و سیم گرفته ترکیب تنصیب و تلیم و تصحیف و انتقاد بهم و
سک چهار هم ترادف و این بودن و لفظ است بیست می خواه از یک بیان باشد
چون اسد و لیث و محم و خورش و خواه از دوزبان چون ماه و قمر خواه آن لفظ بود
گردد در نصورت شاید که مستقل باشد چنانکه در اسم خرب و آمل و عا و ق و در
و سوال و کاس و آ و س کشت امید حاصل از ان ماه و عبارت
نیم آب سرکش می نیست آب و اول حاصل از ان ماه گفته و در گرفته تحلیل
و ترادف که مقصود با تسمیه است و تلیم و تالیف الصالی که مودای کل حاصل است
نیم آب گفته و آس مودا گرفته تنصیب و انتقاد بهم ثانی تحلیل
چنانکه در اسم از عیبه و در دوزبان از تسمیه پوشیده و عبارت نیم
و هم گرفته تحلیل و در دوزبان از تسمیه و در دوزبان از تسمیه و در دوزبان از تسمیه
مقابل و در نیمه مودا و در دوزبان از تسمیه و در دوزبان از تسمیه و در دوزبان از تسمیه
و تحلیل و در دوزبان از تسمیه و در دوزبان از تسمیه و در دوزبان از تسمیه

باشند آن اسلوب انحصاری از آن الف اراده کرده با اسلوب سومی نمی آید گفته و او گفته
 بتراوت کما و انتقاد بهم و سرکشویی می آید گفته و مراوان داشته که لفظی که بیانی
 آفتاب تحصیل شده سر او در آخر است پس لفظی است به دست آمد ملحقه و توجیه این هم اگر چه
 کنند مگر که بهتر از اول باشد که بقول او از آن الف تحصیل نموده بتراوت که مقصود
 با تمییز است و تلخیص و تمییز انتقاد بهم و عبارت از آب سرکش و تحصیل کرده بتراوت که هم
 با تمییز است کما و انتقاد مطلق اسقاط عینی گفته نمی آید و یا می توانی خواسته تحلیل و تری
 تخصیص و انتقاد بهم و از آفتاب سبب اراده کرده بتکرار کج از اعمال استیلاست و تراوتی که
 مقابل مانحن فیه است و تلخیص و سنی اخذ و تحصیل بهتریه مقام مستفاد شده چنانکه در گوهر
 تلخیص در اسم کاوس در ضمن بیان کرده اند و شاید که مستقل باشد چنانکه در اسم و لوع

گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب | انیمی آب سرکش و نمی نیافت آب

بعبارت نمی آید سرکش او حاصل نموده با انتقاد بهم و اسلوب حرفی به انتقاد مطلق اسقاط
 عینی و بیانی آید آفتاب تحلیل ثنائی و ترکیب جزوی بیون و جزوی با آب لفظی لا اراده
 کرده بتراوت و الف آن را که مشارالیه است با انتقاد بهم بعین بدل نموده که بتراوت
 و اشتراک و تمییز حاصل شده بخواجه در ضمن عملی دیگر از اعمال تحصیل چنانکه در اسم و لوع

گشت امید حاصل از آن پر عتاب | انیمی آب سرکش و نمی نیافت آب

بیمی آب هم خواسته با انتقاد بهم و تکرار اسلوب حرفی و تمییز تراوت که مقصود
 با تمییز است و چه کثیر الکره آن را که مشارالیه است با انتقاد مطلق از هر دو جهت
 کرده و بیانی آید آفتاب لوع و سبب چنانکه در اصل گشت هم درین عمل ملحقه
 ساسی جناب گزینی لوع به لوع من جامی فیس سره در سال اول به لوع من لوع

که از جزئیات طریق تراویح است ذکر لفظ و اراده لفظی فریاد و یکی ازان و اولفظ مخفف
 دیگر باشد چون از راه ته و از شاه شه و از راه ره چنانکه در رسم مهمان کشت مید
 حاصل ازان ماه پر عتاب بدین معنی آب سرکش و نمین یافت آب از راه ته خواهش تراویح
 که مقصود بالتشکیل است بدین معنی آب سرکش الف بانتقاد مبهم و تسمیه انتقاد و مطلع و هسقاط
 عینی عبارت نمین نیافت آب مبهم اراده کرده و تراویح و انتقاد مبهم و هسقاط عینی
 لفظی از راه باب این فن نوشته اند که از قبیل تراویح است کرایا و آ و با و اراده

قی و قی و قی چنانکه در رسم حساب	کشت مید حاصل ازان ماه پر عتاب
نمین آب سرکش و نمین یافت آب	حاصل ازان ماه گفته حی و لام گرفته

اول تحلیل و تراویحی که مقصود بالتشکیل است و دوم باشد اک و اسلوب انحصاری هر دو
 با هم پیوسته بتالیف الفغانی که مقادیر حاصل است بدین معنی آب با هم می گرفته
 با اسلوب حرفی و هفتاد و هجده سلاک پنجم اشتراک و این بودن لفظی است
 هجده معنی چون ماه یعنی قمر و شهر و عین معنی چشم و آفتاب زو و حرف معنی
 در شان آن چنانکه در رسم کوا و شهر و اس کشت مید حاصل ازان ماه
 به معنی ز آب سرکش و نمین یافت آب و اول از راه لام خواهش باشد اشتراک
 به اشخاصی بدین معنی ز آب سرکش و او گرفته بانتقاد مبهم و اسلوب حرفی
 و انتقاد عینی و هسقاط عینی بدین معنی یافت آب الف خواهش و انتقاد مبهم و
 هسقاط عینی و تراویح و هر دو عمل مذکور را معنی و توجیه این رسم بطریقی دیگر چنین
 از راه هجده حکام و بدین معنی ز آب الف خواهش و انتقاد مبهم و خواه
 اول کوا و بقول او کوشومی و او بر کسب و کلیه و تصحیف و انتقاد مبهم

و بواسطه لفظ لغت کرم و او بر الف اراوه نماید بتالیف الصغالی پس منتهی سماوی
عبارت می آید سرکشونمی آن باشد که الف مراد اول و لفظ تسوست در حالی که نیم باشد
ثانیاً از راه شهر خواسته باشد که با شتراک تحصیل و الف به سوز که گذشت معلوم است
هر دو عمل آنست که اگر از لفظ دیگر معنی خواسته شود که در شعر مراد بوده تراوت است
و اگر غیر آن بود شتراک مثلاً در ما نحن فیها ماه اگر از آن قمر خواهند که در شعر همین معنی است
تراوت خواهد بود و اگر شهر مراد کنند که مخالف معنی شعری است شتراک بلعید بیشتر باشد
که مثلاً این هر دو عمل در ضمن یکدیگر یاد شود مثلاً لفظ چشم گویند و حروف عین خواهیستند
یا بالعکس بر تقدیر اول گویند که شتراک در ضمن تراوت است و در صورت ثانی تراوت
در ضمن شتراک اما اول چنانکه در رسم میسر و قانع و سالار و ذاکر و سوار
و مازنی و بجزم گشت امید حاصل از آن راه بر عتاب و نیمی آب سگرت
و نیمی نایت آب و اولاً نیمی آب سرکش نیم گرفته تراوت فقط و انتقاد بهم
اسقاط عینی که سرکش معنی نافرمان شعر نیست و نیمی نایت آب تراوت داشته
که یک نیمه در که آفتاب عبارت از آن است می است پس غیر حاصل شد بتخلیل
تکریب تفصیل و اولاً ترکیبی که از اعمال متخیلی است ثانیاً شتراک که در ضمن تراوت است
انتقاد بهم ثانیاً عبارت حاصل از آن و نیمی قاف اراوه کرده تراوت فقط و
و سلوب حرفی و سلوب حصالی و عبارت از آب سرکش الف خواسته تراوت
فقط و انتقاد مطلق و اسقاط عینی و نیمی نایت آب تراوت داشته که پاس
تختانی کلک فی که تخلیل و ترکیب معنی انتقاد بهم بهر سبب مبدل است بهر
عین کتوبی که حاصل شده ترکیب شتراک که در ضمن تراوت است و بهر سبب

ثالثاً عبارات از راه تثنی در جمله خواسته باشد با اشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد بهم و
 به عبارت نراب سرکش اللف تزاوت و انتقاد مطلع و اسقاط عینی تثنی فی آفتاب گفته و از
 فی آفتاب خواسته و آنرا بجای ای میجوئید که آفتاب عبارت از آن مقصود و بالتشیل به است
 نماده و اعمالی که بکار آمد ظاهر است را بجا حال از آن گفته و از لفظ آن خواسته
 تزاوت تثنی نراب سرکش کاف براده کرده با انتقاد بهم و اسلوب حرفی و انتقاد مطلع که
 اشارت بطرف یاسی لفظ یک است و با اسقاط عینی تثنی فی آفتاب گفته و از لفظ تزاوت
 بتخلیل و ترکیب اشتراک در ضمن تزاوت آفتاب عبارت از آن است حرف اول کم با انتقاد
 بهم اشارت بدان گفته اسقاط گشته بوسیله لفظ آن که بتکریب حاصل شده خامساً از آب کشو
 گفته و سورا بجای میماند و تحصیل ای محله بدین توری که گذشت لمعه استخراج این اسم
 باین طرز نیز طراز ظهور میگیرد که عبارت از راه تثنی خواسته شود با اشتراک و اسلوب
 انحصاری و انتقاد بهم و عبارت نراب سرکش و او گرفته آید تزاوت چه مراد از آب است
 محام مراد و با انتقاد مطلع و اسقاط عینی و تثنی فی آفتاب مراد آن دو شسته شود که نموده
 آفتاب عینی ای میجوئید تبدیل فی ای بالف است که عمل تشبیه بدست آمده سا و سا
 از راه تثنی گفته و از راه خواسته تثنی از تزاوت که با آن در ضمن لمعه مبین باشد و از آن میگویند
 له اشارت است با انتقاد بهم و عبارت نراب سرکش اللف تزاوت و انتقاد مطلع و اسقاط
 عینی گفته تثنی فی آفتاب لفظی را بجای ای جمله در نماده و اعمال عرسور سا بجا
 از راه تثنی آب سرکشونمی فی آفتاب گفته و از راه لام مکتوبی خواسته و از تثنی نراب
 با می نامند و سورا واسطه تالیف الصالی نموده و از کشو سو گرفته و آن را نیز واسطه تالیف
 الصالی کرده و فی آفتاب باین معنی دو شسته که میجوئید و نیز گفته و از راه تالیف

بجرت عین بکتوبیت پس لفظ تمیم هم گشت و معنی معامی تمام عبارت چنان که حرف ت با اول
لام و آخر آن لفظ نمی است که قی در آن حرف عین است پوشیده نماند که قی در نمی تنصیب
انتقاد می متعین گشته و باقی اعمال از آنکه قریب قریب مذکور شد بر مثال غلام است اما و هم چنانچه
در اسم حاصل سه گشت باید حاصل از آن باه پیر عتبات نمی آب سرکش و نمی نایفیت آب
بعبارت حاصل از آن باه لفظ جا بدست آورده تجلیل و تسبیح مشترک و هلوب انحصار سے
و اسلوب اجماعی تالیف القصالی که می توانی کلمه حاصل است و معنی معامی آن عبارت اینست
که حامی کتبوی ابیات القصال که باه عبارت از آن است و از نمی ز آب امه خود سه تدا نقاش
مبهم و تکرار اسلوب حرفی و تمییز تراوی که در ضمن اشتراک است و سرکش گفته و الف آن را که
بانتقاد مطلع متعین گشته از وجه اعتبار انداخته باسقاط عینی چه معنی معامی عبارت نمی آب
سرکش نیست که امه می سر و بهیمی فی آفتاب لام کتبوی خود سه تجلیل و ترکیب تنصیب اولاً
و ترکیب از اعمال الشبیه است ثانیاً و انتقاد مبهم و تراوی و تلیم و تبدیل اسلوب است
سلاک ششم که باه و آن ذکر خیر است که دلالت کند بر حروف و کلیات مقصوده
که انتقال فسیل و ال بعد لول بود اسطر بود و آن واسطه معنی حقیقی لفظ نباشد و الا تراوی
و اشتراک خواهد بود و این سلاک ششم باشد بر دو گوهر گوهر اول نوکر لفظی و اراده لفظی
و دیگر بود اسطر مفهومی که موضوع لفظ مراد باشد بشرط آنکه لفظ مذکور را بعینه مقابل آن وضع
نکرده باشند بهر چه ضرباً توخیر صفائی طبعیتان که روی آینه در جنب صفای سینه شان چون چهره
زنگی تیره و چشم آفتاب شمشعه و لهما می شان چون دیده صحاب خیره است روشن هر دو
که ملاک کوی هر رساله پیش هر چند در صدر آن شد که شا به مثال هر عمل از هر چه می
جلوه و هر دو سخن هر قدر رسالی سعی و با مبیان تو نیست نهاد و کوتاهی نکند